تحلیل و نقد چرایی موضوع علم با تکیه بر آرای آخوند خراسانی

سعید احمدی فرد[1]

سمیه مهدیه[2]

چکیده

از دیرباز تاکنون میان صاحب‌نظران و اندیشمندان بحث پیرامون موضوع داشتن هر علم، بوده و هست. اصولی‌ها نیز همچون منطقیون و فلاسفه در این زمینه صاحب‌نظرند. از بزرگان علم اصول که به ایراد نظر پرداخته، مرحوم آخوند خراسانی است. ایشان موضوع داشتن هر علم را امری بدیهی و مفروغٌ‌عنه گرفته‌اند و به‌حسب آنچه به ایشان نسبت داده شد، «قاعده الواحد معلولی» را مستند ادعای خود قرار داده‌اند. کنکاش در سایر آراء صاحب‌نظران، دو دلیل «تمایز علوم» و «تقسیم علوم به حقیقیه و اعتباریه» را نیز در کنار «قاعده الواحد معلولی» به‌عنوان مستندات لزوم موضوع داشتن هرعلم می‌نشاند. مرحوم آخوند، علاوه بر موضوع داشتن هر علم، موضوع وُحدانی داشتن آن را نیز ضروری می‌داند. هر سه دلیل، قابل نقد و خدشه

۱. دکتری فقه و اصول، مدیر و مدرس حوزه علمیه المهدی رامسر: saidahmadifard66@gmail.com

۲. طلبه سطح۴ تفسیر تطبیقی مؤسسه آموزش عالی معصومیه (نویسنده مسئول): somayehmahdieh@gmail.com

است. به اعتقاد نویسنده منظور از موضوع، موضوع معین است؛ نه موضوع وُحدانی. همچنین این‌که لزوم و ضرورتی ندارد که موضوعات مسائل، با محور مورد بحث، رابطه اتحاد داشته باشند؛ بلکه وجود یک نحو از ارتباط، کافی است. به بیان دیگر، محورِ ما جامعی انتزاعی است که مسائل با آن مرتبط باشند.

کلیدواژگان: موضوع وُحدانی، الواحد معلولی، و قانون سنخیت.

مقدمه

شرط ورود، شناخت و تحقیق در هر موضوع یا هر علمی، آگاهی از چیستی آن است؛ زیرا «طلب مجهول مطلق محال است». سرآغاز هر علمی، تأمل در «چیستی»، «موضوع»، «مبادی»، «مسائل»، «غرض»، «منفعت» و... آن علم است که این تأملات، «رئوس ثمانیه» را ایجاد می‌کنند (ابن سینا، ۱۳۸۰، ۱: ۱۰ ـ ۲۴؛ میرداماد، ۱۳۶۷: ۱ ـ ۲؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۱: ۱ ـ ۱۲). برمبنای علم‌شناسی منطقی، هر علمی لزوماً دارای موضوع است که نقش وحدت‌بخش به مسائل و تمایزدهنده علوم را داراست و از این بالاتر، براساس الگوی علم‌شناسی ارسطویی، خیمه علم بر ستون «موضوع» استوار است (قراملکی و دیگران، ۱۳۸۳: ص۱۱۰). به‌دیگرسخن، از شاخصه‌های مهمِ داشتن هویت معرفتی معین و خاص برای هر علمی، موضوعِ خاص داشتنِ آن علم است. در علم‌شناسی ارسطویی، علم‌شناسی ناظر بر علم خاصی نیست و علوم را به‌نحو کلی می‌نگرد (همان) و موضوع علم، امری است که مسائل علم، عرضی ذاتی آن است. به اعتقاد علامه طباطبائی، قواعد علم شناختی منطقی، مانند قاعده «موضوع کل علم ما یبحث فیه عن عوارضیه الذاتیه» توصیفی نیستند؛ بلکه به‌نحو پیشینی، ناظر بر مقام تعریف علوم، ضابطه‌ای و مقتبس از برهان است (طباطبائی، ۱۳۶۸: ۵ ـ ۸). شهید مطهری در مقدمه کتاب *اصول فلسفه و روش رئالیسمِ* علامه

طباطبائی، می‌نویسد: «موضوع هر علمی، عبارت است از آن چیزی که در آن علم، از احوال و عوارض او گفت‌وگو می‌شود و قضایای مربوط به او حل می‌شود». ایشان معتقد است تدبّر و تدقیق در مسائل هر علمی و تجزیه مسائل آن، روشن می‌کند که همه آن مسائل بیان احکام و آثار و عوارض و حالات یک شیء به‌خصوص است و همان شیء به‌خصوص است که همه آن مسائل را به‌صورت افراد یک خانواده درآورده است و ما آن را موضوع آن علم می‌نامیم (مطهری، بی‌تا، ۶: ۴۷۱).

بحث موضوع هر علم، علاوه بر منطقیون و فلاسفه، اصولیون را نیز به اظهار نظر واداشته است. در این پژوهش، برآنیم تا از منظر اصولیون، به‌ویژه آخوند خراسانی، موضوع هرعلم و ضرورت و چرایی آن را تحلیل و بررسی کنیم و به این سؤال اصلی پاسخ دهیم که آیا هر علمی باید موضوع واحد داشته باشد؟ درصورتی‌که پاسخ مثبت است، چرایی آن را تحلیل کنیم و در ادامه، به نقد آرای موجود در این زمینه بپردازیم.

نکته آغازین مباحث در کتاب *کفایة الاصول* مرحوم آخوند خراسانی، بحث در مورد موضوع، مبانی و مسائل علم است. ایشان در تعریف موضوع علم می‌گویند:

> انّ موضوع كلّ علم، وهو الذي يبحث فيه عن عوارضه الذاتيه ـ أيّ بلا واسطه فی العروض ـ هو نفس موضوعاًت مسائله عيناً، وما يتّحد معها خارجا، وان كان يغايرها مفهوماً، تغاير الكّلی ومصاديقه، والطبيعی وأفراده (خراسانی، ۱۴۳۱: ۷).

آخوند در قدم اول، ذکر می‌کند که هر علمی، نیازمند به یک موضوع است. این بدان معناست که ایشان موضوع داشتن هر علم را، مفروغٌ‌عنه شمرده است. ازاین‌روست که بدون زیاده‌گویی و توضیحی اضافه، به تشریح ادامه تعریف می‌پردازد: «یبحث فیه عن عوارضه الذاتیة». بر اساس این تعریف آخوند، موضوع علم آن چیزی است که رابطه عینیت یا اتحاد خارجی با موضوعات و مسائل خودش دارد. به‌بیان‌دیگر موضوع علم، همان قدر جامع میان موضوعات مسائل است. برای مثال در

علم نحو «موضوع، کلمه و کلام» است و مسائل آن، «الفاعلُ مرفوعٌ»، «المفعولُ منصوبٌ» و «مضاف الیه مجرورٌ» می‌باشد. این مسائل علم نحو، خود متشکل از یک قضیه است؛ بدین معنا که از «موضوع» و «محمول» شکل یافته؛ «موضوع: الفاعل»، «محمول: المرفوع». بنابراین، با دقت در موضوع یک علم، درمی‌یابیم که در هر علمی، پای دو موضوع در میان است: موضوعِ خودِ آن علم و موضوعِ مسئله آن علم. حال نکته حائز اهمیت این است که وجه و دلیل آخوند، مبنی بر مفروغٌ‌عنه گرفتن موضوع داشتن هر علم چیست؟ چرا یک علم باید موضوع داشته باشد؟

۱. دلایل ناظر بر موضوع داشتن علوم

از دیدگاه مرحوم آخوند، یک دلیل وجود دارد که ثابت می‌کند هر علم، نیازمند یک موضوع واحد است و آن یک دلیل، «قاعده الواحد» است. اگرچه با دیدی جامع نگرانه‌تر می‌توان سه دلیل را بر این امر برشمرد.

دلیل و ادعای آخوند در قالب «قاعده الواحد» تبیین شده است. این نظریه به مرحوم آخوند نسبت داده شده (نُسِبَ الی الآخوند) (مرحوم محقق اصفهانی این ادعا را به آخوند نسبت داده است)؛ حال‌آن‌که در متن کتاب *کفایه*، از طرف خود آخوند، چنین مطلب و ادعایی نیامده است؛ اما زمانی که به تقریرات *کفایه* مراجعه می‌کنیم، یادآور شده‌اند که مرحوم آخوند با استناد به قاعده سنخیت و الواحد معلولی، ملزم به موضوع وُحدانی داشتن هر علم شده است. قبل از ورود به تبیین این استدلات، توضیحات کوتاهی در مورد «قانون سنخیت» و «قاعده الواحد» ارائه می‌گردد. قاعده الواحد، دو قسم است: «الواحد علّی» و «الواحد معلولی»؛ و پشت پرده این دو، همان «قاعده سنخیت میان علت و معلول» است.

قاعده الواحد علّی: «الواحد لایصدر عنه الّا الواحد؛ از علت واحد، معلول واحد

صادر می‌شود». به‌بیان‌دیگر، اگر ما یک علت داریم، از این یک علت، فقط می‌توانیم انتظار یک معلول داشته باشیم.

قاعده الواحد معلولی: «الواحد لا یصدر الّا عن الواحد؛ معلول واحد، نشان‌دهنده علت واحد است». در این عبارت، منظور از الواحد، «المعلول الواحد» است.

قاعده سنخیت نیز می‌گوید: هرجا معلول واحد وجود داشت، کاشف از یک علت واحد است. معلول واحد، برگرفته از یک علت واحد است.

الف) قاعده الواحد معلولی

ما در سایه قاعده الواحد معلولی که می‌گوید: «الواحد لا یصدر الّا عن الواحد»، اعتقاد پیدا می‌کنیم که هر علمی، لاجرم می‌باید موضوعی داشته باشد. ازآنجاکه ما در هر علمی با یک معلول، با یک پدیده به نام غرض علم مواجه هستیم و ازآنجاکه این معلول و غرض، امر واحدی است، از این معلولِ واحد کشف می‌کنیم که علت واحدی دارد. برای مثال، در علم اصول مسائل متعددی مطرح است اعم از حجیت خبر واحد، تعارض ادله، ... که بر همگی آن‌ها یک غرض واحد مترتب است و آن غرض، «التمکن من الاستنباط الاحکام الشرعیه» است (محمدرضا مظفر، بی‌تا، ۱: ۱۷). «التمکن من الاستنباط الاحکام الشرعیه»، به این معناست که بتوانیم مسائل روزمره خود را از دل شریعت به‌دست آوریم. حال به حکم قاعده الواحد معلولی، معلولِ الواحد همان التمکن من الاستنباط الاحکام الشرعیه است و علت واحد، همان موضوع وُحدانی است و موضوع وحدانی، قدرت بر استنباط احکام شرعیه می‌باشد (محمدحسین اصفهانی، ۱۴۲۹، ۱: ۳۴).

به‌بیانی‌دقیق‌تر، آن غرض یعنی تمکن از استنباط احکام شرعی، محصول مسائل علم است؛ اما از سویی، مسائل، متعدد و متکثر است و ازسوی‌دیگر، امکان این‌که

غرضِ واحد بما هو واحد، از مسائل متعدد و متکثر پدید آمده باشد، وجود ندارد؛ ازاین‌رو می‌باید قضایای متکثر و متعدد را در مسائل، به یک قضیه واحد و جامع برگردانیم که «موضوعِ» در آن، جامعِ همه موضوعاتِ مسائل و «محمولِ» در آن، جامعِ همه محمولاتِ مسائل باشد. مثلاً مسائل متعدد در علم نحو را اعم از «الفاعل مرفوع»، «المفعول منصوب»، «المضاف الیه مجرور» به یک قضیه واحد برمی‌گردانیم که «موضوعش»، «کلمه» است که این عنوان کلمه، جامع همه موضوعات مسائل است و «محمول» را هم «اعراب و بنا» قرار دهیم که جامع همه محمولات مسائل باشد. در ادامه، این‌گونه تقسیم‌بندی کنیم که «الکلمهُ إما معربٌ و إما مبنیٌ» و آن‌گاه بتوانیم ادعا کنیم این غرضِ مترتب بر علم نحو یعنی «صون اللسان عن الخطا فی المقال»، محصول و معلول این مسئله واحد است و نتیجه بگیریم که این موضوع جامع، موضوع علم نحو است. در علم اصول نیز به همین صورت می‌باید یک «قضیه جامع» متشکل از «موضوع» و «محمول» داشته باشیم که «موضوعِ» آن، جامعِ موضوعات مسائل و «محمولِ» آن، جامعِ محمولات مسائل باشد و در این زمان بگوییم این موضوع جامع، موضوع علم اصول است (ضیاءالدین عراقی، ۱۴۱۷، ۱: ۹).

ب) تمایز علوم

اعتقاد مشهور بر این است که علوم می‌باید از یکدیگر متمایز باشند (ابوالقاسم خوئی، ۱۴۲۲، ۱: ۲۵؛ ضیاءالدین عراقی، ۱۴۱۷، ۱: ۷؛ محمدحسین اصفهانی، ۱۴۲۹، ۱: ۳۰؛ محمد فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱، ۱: ص۶۵). یک علم، علم فقه باشد، دیگری اصول، دیگری تفسیر و دیگری کلام... و این علوم، همگی از هم متمایز باشند. بنابراین، لابدیّت تمایز علوم، امری عقلایی است؛ بدین معنا که عقلای عالم این‌گونه می‌پسندند که علوم می‌باید از یکدیگر متمایز و مختلف باشند تا بتوانیم حدود و ثغور

علوم را از یکدیگر جدا کنیم. بنابراین، آن چیزی که باعث تمایز و اختلاف علوم می‌گردد ـ که از آن به «ما به الافترق علوم» تعبیر می‌شود ـ ، اختلاف موضوعاتشان است. ترسیم این استدلال در دو مرحله است: مرحله اول، وجود علوم متعدده و لزوم تمایز آن علوم از یکدیگر و عقلایی بودن این تمایزو مرحله دوم، تمایز داشتن علوم به تمایز موضوعات. برای مثال، ازآنجاکه موضوع علم فقه با موضوع علم اصول متفاوت است، علم فقه نیز از علم اصول جدا می‌شود. حال که ما لابدّ از تمایز علوم هستیم و معتقدیم تمایز میان علوم به تمایز موضوعات آنهاست، برای هر علم نیازمند یک موضوع وُحدانی نیز هستیم. دلیل این‌که می‌گوییم هر علمی به یک موضوع وُحدانی و علی‌حدّه نیاز دارد، برای تحقق بخشیدن به آن امر عقلایی یعنی تمایز بین علوم است.

ج) تقسیم علوم به حقیقی و اعتباری

ملاصدرا در *اسفار* حول این دلیل سخن گفته است؛ بدین‌ترتیب که ما دو دسته علوم داریم: «علوم حقیقی» و «علوم اعتباری». اصرار ما به موضوع وُحدانی داشتن علوم، مختص به علوم حقیقیه است وعلوم اعتباریه همچون صرف، نحو ولغت، شامل این ادعا نمی‌شوند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ۱: ۳۲). گفتنی است به دلیل ضعیف‌تر بودن این ادعا نسبت به دو ادعای پیشین، در صدد بحث و نقد این دلیل نیستیم.

حال، بعد از ذکر دلایل مبنی بر موضوع داشتن هر علم، از جمله دلیل منسوب به آخوند خراسانی، به نقد این دلایل و ذکر نظریه صحیح می‌پردازیم.

۲. نقد دیدگاه موضوع وحدانی داشتن علوم

دیدگاه نخست که به مرحوم آخوند نسبت داده شده بود، بحث از قاعده الواحد معلولی را به میان می‌آورد و مدعی بود بر اساس قاعده الواحد معلولی، هر علمی موضوعی دارد.

الف) نقد قاعده الواحد معلولی

استناد به قاعده الواحد معلولی در بحث موضوع علم صحیح نیست و به‌واسطه استناد به این قاعده، موضوع واحد در هر علم ثابت نمی‌شود. بر این ادعای مرحوم آخوند، چندین نقد وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است:

یک ـ صغری نداشتن قاعده الواحد معلولی، درطرف موضوع

عبارت «الواحد لا یصدر الا عن الواحد»، قضیه‌ای متشکل از «موضوع» و «محمول» است که موضوع آن، الواحد و محمول آن، لایصدر الّا عن الواحد است. به‌این‌دلیل، به قاعده الواحد برای اثبات موضوعِ واحد داشتن هر علم، نمی‌توان استناد کرد که قاعده الواحد هم موضوعاً و هم محمولاً در مانحن‌فیه، صغری و مصداق ندارد و بر مقصود ما منطبق نمی‌گردد. این سخن ازآن‌روست که ما دو گونه واحد داریم: «واحد شخصی» و «واحد عنوانی». واحد شخصی، واحدی است که جزئی بوده، قابلیت صدق بر افراد متعدد را ندارد. به‌بیان‌دیگر، واحد شخصی، امری است که درمفهوم و مصداق واحد می‌باشد؛ مانند زی (جعفر سجادی، ۱۳۷۳، ۳: ۲۰۹۱). در مقابل، واحد عنوانی در جایی مطرح است که عنوان واحدی عدّه‌ای از افراد را تحت پوشش خود قرار دهد (محمد فاضل موحدی لنکرانی، ۱۳۸۱، ۱: ۵۸؛ صمدعلی موسوی، بی‌تا، ۱: ۲۴). به‌عبارت‌دیگر، واحد عنوانی، واحدی است که اگرچه عنوانِ واحد است، حقیقتاً و در عالم خارج واحد نیست؛ حقایق آن متعدد است و در خارج مصادیق کثیری دارد. برای مثال، انسان، واحد عنوانی است؛ اما دارای حقایق متعدد است. حقیقت انسانِ در ضمن زید با حقیقتِ انسان درضمن بکر، با حقیقت انسان در ضمن عمر، حقایق متعددی هستند؛ یکی نیستند که بتوانیم ادعا کنیم همگی آن‌ها جزئی حقیقی شده‌اند. در قاعده الواحد معلولی، قطعاً مراد ما از واحد، «واحد شخصی» است؛ درحالی‌که اغراض علوم، واحد شخصی نیست، بلکه واحد عنوانی

است و حقایق خارجیه متعددی دارد. ازاین‌رو، قاعده الواحد به حصه موضوع خودش شامل غرض واحد نمی‌شود؛ زیرا موضوع قاعده الواحد، معلول واحد به واحد شخصی است و این، درحالی است که غرض در علوم واحد شخصی نیست و واحد عنوانی است: «المعلول الواحد العنوانی». اکنون با ذکر دو مصداق، برآنیم ادعای خود مبنی‌بر واحد عنوانی بودن غرض علوم را تبیین کنیم:

مصداق اول در علم نحو: غرض علم نحو، صون اللسان عن الخطأ فی المقال است. قطعاً این غرض، واحد عنوانی است؛ در خارج حقایق و مصادیق متعدد دارد. صون اللسانی که از ناحیه مسئله الفاعل مرفوع می‌آید، با صون اللسانی که از ناحیه مسئله المفعول منصوب می‌آید، با صون اللسانی که از ناحیه مسئله المضاف‌الیه مجرور می‌آید، متفاوت است. همگی اینها حقایق متعددی هستند که فقط جامعِ عنوانی و عنوان واحد دارند و آن عنوان واحد، «صون اللسان» است. اما در خارج همگی یک حقیقت نیستند؛ به‌این‌صورت که صون اللسانی که از ناحیه «الفاعل مرفوع» می‌آید، به حصه نصب ندادن به فاعل است و در مقام بیان رفع دادن به فاعل است. همچنین صون اللسانی که از ناحیه «المفعولُ منصوبٌ» می‌آید، به حصه رفع ندادن به مفعول است و ذکر می‌کند که به مفعول نصب بده و... .

مصداق دوم در علم اصول: غرض علم اصول، التمکن من الاستنباط احکام الشرعیه است. این تمکن بر استنباط، واحد شخصی نیست؛ بلکه عنوانی است. لذا نمی‌توان آن را در مجموعه قاعده الواحد قرار داد. این تمکن، حقایق و مصادیق متعددی دارد. آن تمکنی که از ناحیه «اجماع» برای فقهای مشهوری ایجاد می‌شود، با آن تمکنی که از مسئله «ترتب» برای فقهای اصولی حاصل می‌شود، یکی نیست (تمکنی که از ناحیه ترتب باشد، چیزی است و تمکنی که از ناحیه اجماع یا شهرت فتوائیه باشد، چیزی دیگر است).

دو ـ صادر و مصدر، مترشح منه و مترشح

علاوه بر اشکالی که قاعده الواحد معلولی به‌حسب موضوع داشت، این قاعده در طرف محمول نیز در مانحن‌فیه صغرا و مصداق ندارد. به‌عبارت‌دیگر، محمول این قضیه نیز منطبق بر مانحن‌فیه نیست؛ زیرا قضیه الواحد لایصدر الّا عن الواحد، یک موضوع و یک محمول دارد. محمول این قضیه، لایصدر الّا عن الواحد است. فهم ما از این قضیه، این است که یک صادر و یک مصدر داریم، یک مترشح منه و یک مترشح داریم؛ درحالی‌که در مانحن‌فیه رابطه صادر و مصدری / مترشح منه و مترشح، بین موضوع علم و غرض وجود ندارد. بنابراین، قاعده الواحد در اینجا منطبق نمی‌شود. اگر در جایی پدیده‌ای مثل علت و معلول داشتیم، با دیدن معلول واحد، علت واحد کشف می‌شود؛ زیرا رابطه بین آن‌ها صادر و مصدر است. صادر، علت است و مصدر، معلول؛ مترشح منه، علت است و مترشح، معلول. پس این قانون را به‌حسب محمولی که در این قضیه به کار رفته است، باید جایی جاری کنیم که رابطه صادر و مصدر و مترشح منه و مترشح وجود داشته باشد؛ حال‌این‌که در اینجا این‌گونه نیست که موضوع علممان، مصدر یا مترشح باشد و غرض آن‌که همان تمکن است، صادر یا مترشح منه باشد. اگر این‌گونه می‌بود (یعنی رابطه صادر و مصدری وجود می‌داشت)، نتیجه رابطه این می‌شد که به‌صرف دانستن موضوع علم، غرض حاصل می‌شد. به‌بیان‌دیگر، در مورد علم اصول، مثلاً به صرف دانستن موضوع علم اصول، می‌باید غرض آن‌که تمکن از استنباط احکام شرعی است، حاصل می‌شد؛ حال‌این‌که این‌گونه نیست. اگر این‌گونه می‌بود، شخصی که در چاپخانه نیز کار می‌کند، می‌باید برایش تمکن حاصل شود؛ زیرا او بهتر از هر کسی جایگاه مسائل، سرفصل‌ها، فصل‌ها، موضوعات و... را می‌داند؛ اما او متمکن نیست. همین واقعیت، خود کاشف از این است که بین موضوع علم و غرض، رابطه صادر و مصدری نیست؛ یعنی غرض که تمکن از استنباط باشد، صادر و مترشح از موضوع علم اصول نمی‌باشد.

سه ـ تعلق الواحد معلولی به واحد تکوینی

سومین اشکال به قاعده الواحد معلولی؛ این است که قاعده الواحد معلولی، متعلق به علت تکوینی است. مراد از علت تکوینی، علت‌هایی است که اراده انسان در آن‌ها واسطه نمی‌شود. قاعده الواحد معلولی روی فاعل مختار، که اراده درآن دخیل است، قابل اجرا نیست. مثال آتش و حرارت در این مورد به مدد ما می‌آید. اگر با اغماض بتوانیم این‌چنین ادعا کنیم که این حرارت واحد، معلول و پدیده‌ای واحد است که کاشف از وُحدانی بودن علتی به نام آتش است؛ اما در مانحن‌فیه این قضیه کاربردی ندارد. قاعده الواحد معلولی، ارتباطی با فاعل بشری که اختیار واسطه در اوست، ندارد. لذا قاعده الواحد معلولی در مورد افعال انسانی صادق نیست (ابوالقاسم خوئی، ۱۴۲۲، ۱: ۱۵).

ب) نقد دیدگاه تمایز علوم به تمایز موضوعات

ادعای تمایز علوم نسبت به دلیل اول، دلیل ضعیف‌تری به شمار می‌رود. وجه ضعف این نظریه، بدین‌سان است که متمایز بودن علوم به‌واسطه تمایز موضوعات، به‌این‌معناست که اختلاف در موضوعات علم‌آفرین‌اند. به‌عبارت‌دیگر، هر جا اختلاف موضوعی پدید آمد، لاجرم می‌باید علم جدیدی پدید آید. حال اگر این‌گونه است، باید هر مسئله هر علم را، یک علم علی‌حده و جداگانه بدانیم (محمدکاظم خراسانی، ۱۴۳۱، ۱: ۸؛ ضیاءالدین عراقی، ۱۴۱۷، ۱: ۷). برای مثال، مسائل علم نحو بدین‌صورت هستند: «الفاعل مرفوعٌ»، «المفعول منصوبٌ»، «المضافٌ‌الیه مجرور». موضوعاتِ خودِ این مسائل با یکدیگر متفاوت‌اند. موضوع یکی فاعل، دیگری مفعول، و آخری مضافٌ‌الیه است. اگر قرار باشد اختلاف در موضوع، علم بیافریند، می‌باید خودِ هر مسئله را تبدیل به یک علم کنیم؛ بدین معنا که بگوییم الفاعل مرفوع، یک علم است، المفعول منصوب نیز یک علم است و همچنین المضافٌ‌الیه مجرور، علم

دیگری است؛ درحالی‌که هیچ‌کس قائل به چنین نظری نیست. مضاف بر این‌که دراین‌میان، ما با علومی روبه‌رو هستیم که درعین‌حال که علوم علی‌حده هستند، در بعضی موضوعاتشان مشترک‌اند. برای مثال، از مسئله «تجری» در علم اصول بحث می‌شود؛ درحالی‌که هم‌زمان همین عنوان در علم فقه نیز مورد بحث قرار می‌گیرد و در آنِ واحد در علم کلام نیز مورد تحلیل و بررسی است (تجری یعنی انسان برخلاف قطع خودش عمل بکند؛ اما بعداً کشف خلاف شود؛ مثلاً مایعی را که قطع به خمریت آن داشت، بنوشد و بعد از نوشیدن، کشف شود که آن مایع آب بوده است). اگر قرار بود اتحاد یا اختلاف علوم، به اتحاد یا اختلاف موضوعاتشان باشد، نمی‌باید از یک عنوان و موضوع واحد، در سه علم جداگانه بحث می‌شد. این موارد، نشانه این است که اتحاد و اختلاف، و تمایز و اشتراک علوم، نمی‌تواند به اختلاف و تمایز و اشتراک موضوعاتشان باشد.

«دیدگاه صائب و صحیح»، این است که اختلاف و اتحاد علوم به اختلاف و اتحاد اغراضشان است. غرضِ علم است که علوم را از یکدیگر متمایز می‌سازد. ما برای تحقق آن امر عقلایی (یعنی اختلاف و تمایز علوم)، نیازی به تمایز موضوعات نداریم که بخواهیم از باب تمایز موضوعات، این اختلافِ علوم را تحصیل کنیم و بعد مدعی شویم به اختلاف علوم نیاز داریم و اختلاف علوم نیز به اختلاف موضوعات است. حال بر می‌گردیم سؤال اصلی این مقاله که آیا هر علمی می‌باید موضوع وحدانی داشته باشد؟ پاسخ ما این است: خیر؛ ما می‌توانیم مسئله و امر عقلایی اختلاف و تمایز بین علوم را با اختلاف اغراض حل کنیم. بگوییم تمایز علوم، به تمایز اغراض است. غرض علم نحو با غرض علم اصول، متفاوت است. غرض مترتب برآن دسته از مسائلی که تحت عنوان علم منطق جمع شده‌اند، «صون الفکر عن الخطأ فی الاستدلال» است؛ اما غرض مترتب برآن دسته از مسائلی که تحت عنوان علم منطق جمع شده‌اند، تمکن و

قدرت بر استنباط احکام شرعیه‌اند و همچنین غرض مترتب برآن دسته از مسائلی که تحت عنوان علم نحو جمع شده‌اند، «صون اللسان عن الخطأ فی المقال» است. ازاین‌روست که می‌گوییم نقطه تمایز علوم به تمایز اغراض مترتب بر آن علم است؛ نه به اتحاد و اختلاف موضوعاتشان. این ادعا را می‌توانید در کتاب‌های اصولی که توسط قدما نوشته شده است، بیشتر و بهتر لمس کنید. در اصولِ قدما، هم مباحث علم حدیث آمده است، هم مباحث علم نحو، و هم مسائل علم تفسیر. اگر قرار بود اختلاف و تمایز موضوع، باعث جدایی و انفکاک علوم بشود، قدما نمی‌باید در علم اصول از مسائل مربوط به علم نحو و تفسیر و حدیث بحث کنند. این کار ایشان نشان می‌دهد که اصول یک غرضی را دنبال می‌کند و هرچه که آن غرض را تأمین کند، تحت لوای علم اصول است و اصول می‌آفریند و این، همان نقطه ممیزه است.

دیده می‌شود بعضی از مباحثی که قدما در کتاب‌های اصولی نوشته‌اند، بحث ادبیاتی است؛ مثلاً بحث فاء را مطرح می‌کنند و از انواع فاء بحث می‌کنند یا این‌که در مورد واو عاطفه سخن می‌گویند؛ درحالی‌که این مباحث مربوط به ادبیات است. اگر قرار بود اختلاف در علوم به‌حسبِ اختلاف در موضوع باشد، نمی‌باید مباحث ادبیاتی در علم اصول بحث می‌شد. پس طرح این‌گونه مباحث ادبیاتی در جایی به‌غیر از ادبیات، به ما می‌فهماند آنچه که پای این مباحث را به علم اصول کشانده، غرض مترتبه است، که همان تمکن و قدرت بر استنباط احکام شرعی است. هرچند به حسبِ موضوع با هم تمایز داشته باشند، چون تأمین‌کننده غرض ما هستند، در علم اصول از آن‌ها بحث می‌شود. خواه آن موضوع، علم حدیث باشد، خواه نحو، خواه لغت، خواه مستقلات عقلیه یا هر چیز دیگر. لذا اقرب به ذهن این است که تمایز علوم به تمایز موضوعات نیست. آن چیزی که علوم را از هم متمایز می‌کند، اغراض مترتبه بر آن علم است.

به اعتقاد نویسنده، ما هیچ دلیلی مبنی بر این‌که علوم باید موضوع وحدانی

داشته باشند، نداریم؛ نه دلیل عقلی و نه دلیل عقلایی. منظور از دلیل عقلی، قاعده الواحد معلولی است و منظور از دلیل عقلایی، تمایز علوم است؛ بلکه در عالم خارج، علومی را می‌بینیم که دارای موضوعات متعددند؛ مثلاً موضوع علم نحو، کلمه و کلام است و کلمه و کلام وُحدانی نیست. مسائل علم نحو به دو بخش تقسیم شده است و هر بخش، یک «موضوع» دارد. محمولاتی که بر آن موضوع بار می‌شود، جدای از آن محمولاتی است که بر موضوع دیگر بار می‌شود. یک جا موضوع، «کلمه» است و محمولات عارض بر این موضوع، رفع و نصب و جر است و یک جا موضوع، «کلام» است و محمولات عارض بر آن خبریه و انشائیه، اسمیه و فعلیه، تام و ناقص است. مثال دیگر، در علم منطق از معرِّف حجت بحث می‌شود؛ یعنی موضوع علم منطق، ثنایی است و موضوع وحدانی ندارد. آنجایی که موضوع معرف است، از مفردات بحث می‌گردد و آنجایی که موضوع حجت است، از مرکبات بحث به میان می‌آید. بنابراین، علم منطق نیز در خارج، عکس ادعای مرحوم آخوند را ثابت می‌کند. محمولاتی که بر بحث معرف بار می‌شود، غیر از محمولاتی است که بر بحث حجت بار می‌گردد. یا این‌که علم اصول، چهار موضوع دارد: کتاب، سنت، عقل و اجماع، و احدی از عقلای عالم نیز ایرادی بر این کار نگرفته است. لذا چند موضوعه بودن یک علم، برخلاف مرام عقلا نیست.

همچنین زمانی که خطیب و سخنرانی قصد داشته باشد در مورد راه‌های اثبات توحید بحث کند، همین که لب گشوده، بگوید موضوع ما راه‌های اثبات خداوند است، همین یک کلمه تحسین عقلا را بر می‌انگیزد؛ زیرا بحث او یک موضوع معین دارد و از امور متشتت نیست. در اینجا لازم نیست موضوع سخنرانی این خطیب وحدانی باشد. همچنین لازم نیست موضوع مسائل با موضوع علم، رابطه اتحاد داشته باشد. گاهی از آفاق سخن می‌گوید و گاهی از انفس و حال‌این‌که آفاق و انفس با هم

متفاوت‌اند و بین آن‌ها «اتحادی» نیست؛ بلکه بین آن‌ها «ارتباط» است؛ همگی حول یک محور معین یعنی توحید در گردش‌اند.

مرحوم آخوند در ادعای خود از عبارت «موضوع وحدانی» استفاده کرد و در مقابل، نظر نویسنده بر عبارت «موضوع معین» متمرکز است. میان دو عبارت «موضوع وحدانی» و «موضوع معین»، تفاوت‌هایی وجود دارد. موضوع وحدانی که مرحوم آخوند از آن سخن می‌گوید، چند شاخصه دارد که مهم‌ترین آن‌ها به شرح ذیل است:

الف) اگر قائل باشیم هر علم موضوع وحدانی دارد، بدین معناست که موضوع باید واحد باشد؛ یعنی هر علم یک موضوع داشته باشد. به‌عبارت‌دیگر، مراد در اینجا علمی تک‌موضوعی است.

ب) اگر قائل باشیم هر علم موضوع وحدانی دارد، ما را به این رهنمون می‌سازد که موضوع علم، جامعِ بین موضوعاتِ مسائل است؛ حال‌آن‌که قبلاً گفته شد که در هر علمی دو موضوع وجود دارد: موضوع علم و موضوع مسائل آن علم (مسائل هر علم قضایایی است که موضوع و محمول دارد). برای مثال، موضوع علم نحو، کلمه است و موضوع مسائل علم نحو، فاعل، مفعول و مضافٌ‌الیه است. لذا موضوع هر علم باید با موضوعاتِ مسائل آن علم متحد باشد (یتّحد مع موضوعات مسائله عیناً أو یتّحد معه خارجاً).

ولی آنچه ما ادعا می‌کنیم، هیچ‌یک از این دو شاخصه را ندارد. ما می‌گوییم موضوع باید معین و مشخص باشد و این، به معنایِ موضوع واحد و تک نیست؛ مانند علم منطق و نحو که دو موضوع، و علم اصول که چهار موضوع داشتند. آن شاخصه دوم نیز در کلام ما نیست. در ادعای مرحوم آخوند، موضوع وحدانی جامع بین موضوعات مسائل است و با آن‌ها متحد است؛ اما ما چنین ادعایی را نمی‌پذیریم. ما معتقدیم پایبندی به اتحاد میان موضوع علم و موضوعِ مسائل آن علم را باید رها کرد. در اینجا بین

«اتحاد» و «ارتباط» خلط شده است. در ادعای موضوع وحدانی، موضوع علم با موضوع مسائل آن علم متحد است؛ مثل کلمه و فاعل/ کلمه و مفعول؛ ولی موضوع معینی که ما از آن سخن می‌گوییم، موضوع آن علم با موضوع مسائل آن علم متحد نیست؛ اما ارتباط دارد. مثال: اگر موضوع بحث در یک سخنرانی، راه‌های درآمدزایی و کسب پول باشد، یک موضوع معینی بر این بحث حاکم است. بنابراین، این خطیب و سخنران، امر عقلایی را رعایت کرده؛ بدین معنا که محور بحثْ ثابت است و عقلا همین مقدار را از او می‌پذیرند و بیش از آن از او نمی‌خواهند. در گام بعدی، حتی لازم نیست بین این موضوع معین (یعنی راه‌های کسب درآمد) و مسائل آن موضوع، رابطه اتحاد وجود داشته باشد. گاهی اوقات واقعاً میان این دو رابطه دوئیت وجود دارد و متعددند. در مثال گفته‌شده، یکی از راه‌های درآمدزایی، تن دادن به ذلت است (مثل تکدی‌گری)؛ یکی دیگر از راه‌های درآمدزایی عزیز شدن است (خود را عزیز سیاستمداران و صاحبان قدرت کنید تا از طریق آن‌ها به پول برسید). حال‌این‌که، با وجود این‌که این دو، مسائلِ یک موضوع واحدند، با هم اختلاف دارند و بینشان اتحادی نیست. ذلت و عزت با هم اتحادی ندارند. دقیقاً مثل علم فقه که موضوع برخی از مسائل آن، «فعل» است؛ همچون صلات و برخی هم «ترک» است؛ همچون صوم و بین فعل و ترک، قدر جامعی وجود ندارد تا آن جامع، موضوع فقه باشد. ما معتقدیم هرچند بین موضوعاتِ مسائل اتحادی نباشد، همین مقدار که موضوع معین باشد/ محور بحث مشخص باشد، کافی است و بیش از آن لازم نیست.

نتیجه‌گیری

مسئله لابدیت هر علم از موضوع، مسئله‌ای است که هم جناب آخوند و هم نویسنده آن را قبول دارند؛ اما در تبیین و توضیح این مسئله، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. نظر نویسنده این است که لابد لکل علم من موضوع یعنی:

اولاً موضوع معین و محور مشخص باشد؛ بدین معنا که هر علم، محور معین داشته باشد و مسائل آن علم، حول همان محور سخن بگوید؛ اما هیچ دلیلی مبنی‌بر این‌که علوم باید موضوع وحدانی داشته باشند، وجود ندارد؛ نه دلیل عقلی و نه دلیل عقلایی؛ بلکه در عالم خارج، عکس آن نیز محقق شده است.

ثانیاً ما قبول داریم آن موضوع باید جامع باشد. آن محور باید جامع بین همه موضوعات مسائل باشد؛ یعنی جامعی باشد که همه محمولات مسائل با او ارتباط داشته باشند؛ نه این‌که باهم متحد باشند؛ بلکه جامع انتزاعی هم کافی است و منظور از جامع انتزاعی، یعنی همین مقدار که با مسائل مرتبط باشد، کافی است و رابطه اتحاد نمی‌خواهیم. آن موضوع معین که جامع ماست، باید به‌گونه‌ای باشد که مسائل، با آن مرتبط باشند. اما در نقطه مقابلِ دیدگاه نویسنده، مرحوم آخوند معتقد است هر علم، موضوع می‌خواهد؛ نه موضوع معین؛ بلکه وحدانی و معتقد است جامع باید به نحو اتحادی باشند.

پی نوشت:

۱. آیت‌الله گنجی در درس اصول خود، اشاره کردند که آیت‌الله میلانی از استاد خود، مرحوم محقق اصفهانی، سؤال کردند که انتساب قاعده الواحد به مرحوم آخوند صحیح است؟ مرحوم محقق اصفهانی تأیید کرده، اشاره می‌کنند که جناب آخوند، شب اصول می‌گفت. شب نوری بود و انگشتر خود را در مقابل نور می‌چرخاند و باعث ایجاد تشعشعاتی می‌شد و هنگام چرخاندن انگشتر در دست خود، می‌فرمود: «الواحد لایصدر الا من الواحد».

منابع

۱. ابن سینا (۱۳۸۰)، ***الشفاء، الالهیات***، چاپ ابراهیم مدکور، جورج شحاته قنواتی، و سعید زاید، قاهره: ۱۳۸۰/۱۹۶۰، (چاپ افست قم ۱۴۰۴).

۲. اصفهانی، محمد حسین (۱۴۲۹)، ***نهایه الدرایه فی شرح الکفایه***، چاپ دوم، بیروت: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لاحیاء التراث.

۳. خراسانی، محمدکاظم (۱۴۳۱)، ***کفایة الاصول***، محقق: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لأحیاء التراث، چاپ هفتم، قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام لأحیاء التراث.

۴. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۲۲)، ***محاضرات فی اصول الفقه***، تقریرات محمد اسحاق فیاض، چاپ اول، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.

۵. سجادی، جعفر (۱۳۷۳)، ***فرهنگ معارف اسلامی***، تهران: نشر کومش.

۶. صدرالدین شیرازی (ملاصدرا) (۱۹۸۱)، ***الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة***، بیروت.

۷. طباطبائی، محمد حسین (۱۳۶۸ق)، ***حاشیه الکفایه***، بی‌جا: بنیاد فکری و علمی علامه طباطبائی، بی‌تا (نگارش ۱۳۶۸ق).

۸. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷)، ***نهایة الافکار***، تقریرات محمدتقی نجفی بروجردی، چاپ سوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

۹. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (۱۳۸۱)، ***اصول الفقه الشیعه***، تقریرات محمود ملکی اصفهانی، قم: مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم‌السلام، چاپ اول.

۱۰. فرامرز قراملکی، احد و مظهر قراملکی، علی، «الگوی علم‌شناسی اصولیان»، ***مقالات و بررسی‌ها***، دفتر ۷۵ (۳)، بهار و تابستان ۱۳۸۳، ص ۱۰۵ ـ ۱۲۴.

۱۱. میرداماد، محمد باقربن محمد (۱۳۶۷ش)، ***القبسات***، چاپ مهدی محقق و دیگران، تهران.

۱۲. مطهری، مرتضی (بی‌تا)، ***مجموعه آثار***، بی‌جا.

۱۳. المظفر، محمد رضا (۱۳۷۳)، ***اصول الفقه***، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.

۱۴. الموسوی، صمدعلی (بی‌تا)، ***دراسات فی الاصول تقریرات***، قم: مرکز فقه الأئمه الأطهار علیهم‌السلام.